

تدابیر پیشگیرانه دین اسلام از خونریزی و جنگ مسلمانان با غیرمسلمانان

محمدرسول آهنگران

استادیار پردیس قم دانشگاه تهران

چکیده

دین مقدس اسلام از همان آغاز جهت برقراری صلح و آرامش و آنچه که امروزه بشر به اهمیت آن بیشتر پی برده یعنی تدابیر پیشگیرانه، توجه داشته و بر اساس آن سعی نموده تا از بسیاری از نزاع‌های میان مسلمانان و غیرمسلمانان ممانعت ورزد. تدابیری چون توجه به ترک جدال و بحث‌های غیر منطقی، ایجاد انگیزه درونی از طریق ترس از عذاب اُخروی، وضع مجازات نسبت به متجاوزگر، ایجاد محدودیت در جنگ با هدف جلوگیری از شعله‌ورتر شدن آتش آن و تقویت احساس نوع دوستی و دادن چهره مقدس دینی به آن، محورهای بحث در مقاله حاضر است که سعی گردید در قالب جدید به یکی دیگر از جوانب صلح‌طلبانه بودن اسلام به صورت مختصر پرداخته شود.

واژگان کلیدی: تدابیر پیشگیرانه؛ صلح؛ مقاتله؛ جهاد دفاعی؛ جهاد ابتدائی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث در پژوهش‌های دینی، تعیین نگاه و موضع دین نسبت به مسئله جنگ و نزاع است. دین اسلام چگونه به مسئله جنگ می‌نگرد؟ آیا اسلام اصل را در رفتار میان مسلمانان با غیرمسلمانان بر جنگ و نزاع گذارده یا بر صلح و دوستی؟

قبل از ورود به بحث و طرح استدلال‌های مختلف به منظور اثبات صلح‌طلبانه بودن اسلام، توجه به یک نکته لازم است و این نکته پژوهشگران را در رسیدن به حقیقت، کمک زیادی خواهد نمود و آن اینکه استفاده از ابزار جنگ و نزاع بیشتر از سوی کسانی به کار گرفته می‌شود که از منطق ضعیف برخوردارند و سعی می‌کنند تا به وسیله زور و ستم بر دیگران برتری پیدا کنند؛ ولی اگر مکتبی از استدلال و برهان محکم بهره‌مند بود، دیگر نیازی به استفاده از اهرم فشار ندارد. اسلام اگر از منطق قوی برخوردار نبود و بر پایه سست و ضعیف بنا شده بود، تا این اندازه به مسئله فکر، تأمل، تدبیر، ژرف‌نگری و علم‌آموزی تأکید نمی‌ورزید و از پیروانش نمی‌خواست که تا شتابان و بی‌وقفه به دنبال فراگیری دانش بروند؛ چرا که در غیر این صورت، هر چه پیروان آن از علم و

دانش بیشتر بهره‌مند می‌گشتند، به بی‌اساس و خرافه بودن اصول دین پی می‌بردند و لذا اگر مکتبی بی‌هیچ واهمه در عالی‌ترین شکل پیروانش را به این مقولات تشویق می‌کند، خود گواه و شاهد روشنی است بر اینکه از چندان منطق قوی و محکمی برخوردار است که هر چه پیروان آن به درجات بالاتر علمی برسند، مبانی دین نه اینکه در نظرشان سست جلوه نمی‌کند، بلکه به یقین و باور آنها افزوده می‌گردد. حال اسلام با این منطق قوی و اصول محکم چه نیاز دارد به اینکه برای پیشبرد خود به سلاح و جنگ متوسل شود؟

گفت‌وگو بر محور برهان و استدلال با پرهیز از لجاجت و عناد

یکی از عواملی که در بسیاری موارد موجب جنگ و نزاع می‌گردد عبارت است از جدال و مرأء. منظور از جدال سخن گفتن همراه با پافشاری بر موضعی است که طرف مقابل آن‌را نمی‌پذیرد و گفت‌وگو شکل لجاجت‌آمیز به خود می‌گیرد. بحث و گفت‌وگو بر پایه دلیل مورد توصیه اسلام است و نام آن برهان می‌باشد و اسلام از کسانی که این دین را به هر دلیل نمی‌پذیرند می‌خواهد تا وارد گفت‌وگو شوند و دلیلی بر نپذیرفتن خود را ارائه دهند.

قرآن کریم چهار بار به کسانی که این دین را نمی‌پذیرند، می‌گوید برهان خود را بیاورید و این آیه مبارکه «هاتو برهانکم» در چهار جای قرآن تکرار شده است که عبارتند از: (۱) سوره بقره، آیه (۱۱۱؛ ۲) سوره انبیاء، آیه (۲۴؛ ۳) سوره نمل، آیه (۶۴؛ ۴) سوره قصص، آیه ۷۵.

به این ترتیب معلوم می‌شود که اسلام طرفدار تحمیل اعتقاد به صورت کورکورانه و بدون دلیل نیست؛ بلکه هدفش این است که انسان‌ها با طرح دلایل خود و به صورت مستدل با مبانی این دین وارد گفت‌وگو شوند و اگر دلیلهای ارائه شده خود را ناکافی دیدند و دلایل ارائه شده از سوی اسلام را کافی و قانع‌کننده یافتند؛ آنگاه به قبول این دین تن در دهند. چنانکه آیه مبارکه «لا اکراه فی الدین» (طبرسی، ۱۳۷۹: ۳۶۲-۳۶۴) ناظر به این حقیقت است که قبول مبانی دین نباید از سر اکراه باشد، بلکه باید بر اساس استدلال و برهان باشد و از این مطلب مشخص می‌شود که سخن ابن مسعود و ابن زید که از اصحاب رسول خدا (ص) بودند و تصور نمودند که این آیه، منسوخ به آیه سیف است، اشتباه نموده‌اند؛ چرا که اسلام درصدد نیست تا در قبول مبانی خود به زور متوسل شود و هیچ‌گاه نمی‌خواهد با جنگ، ادعای خود را ثابت کند؛ بلکه در ابتدا درصدد ارائه دلیل و روشن نمودن حق از باطل بر اساس دلیل است. چنانکه ادامه آیه فوق یعنی جمله «قد تبین الرشد من العی» (بقره: ۲۵۶) بر این مطلب دلالت

دارد که در بدو امر هیچ اکراهی وجود ندارد، بلکه پذیرش دین اسلام باید براساس استدلال و برهان باشد و اساساً اگر قبول دین اسلام بر پایه استدلال نباشد و مسلمان با قطع و یقین، که از برهان به دست می‌آید، به قبول این دین تن در ندهد؛ این اسلام آوردن وی پذیرفته شده نیست و لذا فتوای همه فقهای شیعه این است که تقلید در اصول دین جائز نمی‌باشد (یزدی، ۱۴۱۴: ۱/ ۲۹، مسئله ۶۷) و این فتوی به این معنی است که قبول خدا، درستی دین اسلام، حقانیت گفتار رسول خدا (ص) و تمام اعتقادات باید بر اساس استدلال و دلیل باشد نه کورکورانه و بدون دلیل. توضیح بیشتر برای اثبات عدم نسخ اینکه، آیاتی که توهّم شده که نسخ این آیه مبارکه است، نظیر آیات اول سوره مبارکه توبه، مفادش این است که با مشرکین ستیزه‌جو و کسانی که پایبند به هیچ مقرارتی نیستند (توبه: ۸ و ۹) باید مقابله به مثل نمود و یا در آیه دوازدهم همین سوره آمده است که با سران کفر باید از راه مقابله و جنگ وارد شد؛ چرا که آنها به هیچ پیمانی پایبند نیستند و یا در آیه سیزدهم همین سوره می‌خوانیم که آیا با کسانی که پیمان شکنی کردند و تلاش در بیرون کردن پیامبر (از شهر و زادگاهش) نمودند و کسانی که اول بار آنها با شما از در جنگ وارد شدند، مقابله نمی‌کنید؟ لذا با توجه به مفاد این آیات معلوم می‌شود که برخورد شدید با مشرکین و ملحدان به خاطر این است که آنها آغازگر جنگ بوده و این تجویز جنگ و نزاع در واقع جنبه دفاعی دارد؛ چنانکه در آیه سی و ششم همین سوره (توبه) می‌خوانیم که «قاتلوا المشکرین کافّةً کما یقاتلونکم کافّةً» پس اگر قرآن کریم دستور به جنگ با مشرکان و ملحدان را می‌دهد، به این خاطر نیست که فقط آنها را به این باور سوق دهد، بلکه از آن جهت است که اگر در مقابله متجاوزگر برخورد دفاعی صورت نگیرد دیگر چیزی به جا نخواهد ماند و این است معنای آیه مبارکه‌ای که می‌فرماید: «و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ...» (بقره: ۲۵۱) و یا در آیه دیگر می‌خوانیم: «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکرفیها اسم الله کثیراً» (حج: ۴۰) و نکته قابل توجه اینکه آیه مبارکه اخیر بعد از آیه‌ای آمده است که در آن ذات اقدس متعال می‌فرماید: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا». از این آیه نیز فهمیده شود که جنگ با مشرکان در راستای اکراه دین نیست؛ بلکه اساس تشریع آن را دفاع تشکیل می‌دهد که هر عقلی حکم می‌کند به لزوم دفاع، چه اینکه اگر دفاع نباشد، دشمنان کینه‌توز چیزی به جا نخواهند گذاشت و این در حالی است که آیه فوق که در آن به مسلمانان اجازه دفاع از خود داده شد، در سال دوم هجرت نازل گردید؛ یعنی تا سال‌ها مسلمانان حتی مجاز نبودند که برای دفاع از خود با مشرکان

برخورد نظامی داشته باشند. بنابراین دستور به جنگ با مشرکان با توجه به آیات بسیاری معلوم می‌شود که جنبه دفاعی دارد نه اینکه اسلام بخواهد با اکراه خود را به دیگران بقبولاند و این نکته با توجه به آیه فوق که اذن مقاتله و جنگ، معلل شده به اینکه مسلمانان مورد ظلم واقع شده و در ابتدای آیه بعد، یعنی آیه چهلم سوره مبارکه حج، نیز آمده که مسلمانان به ناحق از وطن خویش از سوی مشرکان اخراج گردیده‌اند، کاملاً روشن و مشخص است و اگر جنگ با مشرکان جنبه دفاعی داشته قطعاً و به طریق اولی با اهل کتاب نیز با توجه به همین امر بوده است. اگر خدای متعال در آیه بیست و نهم از سوره مبارکه توبه، دستور به قتال با اهل کتاب را می‌دهد، در همین راستا است. چنانکه در همین آیه به جای «اقتلوا» از «هیأت قاتلوا» استفاده شده که دلالت دارد بر اینکه آنها نیز درصدد جنگ و قتال می‌باشند. با توجه به این آیات مبارکه مشخص شد که اگر در کتاب‌های فقهی، جهاد به دو قسم ابتدائی و دفاعی تقسیم شده به حسب ظاهر است و تفاوت حقیقی و جوهری میان این دو جهاد نیست. اسلام با کسی که هنوز دلایل کافی برایش اقامه نشده و به حقانیت این دین پی نبرده است، برخورد تند و خشونت آمیز را تجویز نمی‌کند و درصدد اکراه او به قبول دین نیست. مگر نه این است که قهرآمیزترین سوره قرآن کریم، سوره توبه است که بدون «بسم الله» هم آغاز شده است. در اوایل همین سوره، یعنی آیه ششم آن، می‌خوانیم که اگر در وسط جنگ یکی از مشرکان از مسلمانان پناه خواست - تا به اصطلاح درباره حقانیت این دین به تحقیق و بررسی بپردازد - دستور به پیامبر (ص) داده شده که به او پناه بدهد و بعد از او نخواهد که تا در میان مسلمانان هست، تصمیم بگیرد؛ بلکه به او اجازه دهید تا به پناهگاه و محل امن خود برگردد و آنجا در فضائی به دور از هر گونه تهدید و هراس نسبت قبول یا رد پذیرش دین تصمیم بگیرد. آیا به خوبی از این آیه مبارکه بر نمی‌آید که در پذیرش دین هیچ اکراهی نباید صورت بگیرد؟ و این در حالی است که سوره توبه در اواخر عمر شریف پیامبر نازل گردیده و تا آن زمان فرصت کافی برای تحقیق و بررسی وجود داشته است ولی باز خدای متعال دستور می‌دهد که برای چنین شخصی باید فضای آرام و بدون تهدید برای پذیرش اسلام فراهم کرد. به علاوه اینکه از آیات قرآنی بی‌شماری برمی‌آید که اساس دین اسلام را اعتقاد و باور صحیح تشکیل می‌دهد، چنانکه هر کجا که از عمل صالح در قرآن سخن گفته شده، قبل از آن مسئله ایمان مطرح گشته است. حال با توجه به این جهت و با توجه به اینکه ایمان و اعتقاد امری قلبی و باطنی است و اصلاً اکراه بردار نیست؛ از این دو نکته معلوم شود که حکم به نسخ آیه «لا اکراه فی الدین» کاملاً بی‌اساس است. از مجموع آنچه تا به

اینجا از نظر گذشت معلوم گردید که اولاً، اسلام با محور قرار دادن استدلال و برهان سعی دارد تا از پیروی و تبعیت بی دلیل و کورکورانه اجتناب گردد و این مطلب با مراجعه به آیات زیادی که از عمل به ظن نهی می کند و پیمودن از راه علم را مورد توجه قرار می دهد نیز مشخص تر می شود و ثانیاً، آیه مبارکه «لا اکراه فی الدین» نسخ نگردید و از این رو، نه اکراه در امر دین را اسلام می پسندد و نه به آن شیوه عمل می کند و نه اصلاً چنین چیزی ممکن است.

گفت وگوهای لجاجت آمیز و جدال بی حاصل، آدمی را به حقیقت رهنمون نمی سازد و تنها موجب می شود تا زمینه های دشمنی و کینه توزی افزوده شود و جنگ و نزاع بین جدال کنندگان درگیرد. لذا دین مقدس اسلام در آیات فراوانی از قرآن از پیامبر (ص) و مسلمانان خواسته است تا با کسانی که این دین را نمی پذیرند، جدال نکنند و از ادامه گفت وگو که نتیجه ای جز دشمنی ندارد، خویشتن داری ورزند و به این ترتیب یکی از عوامل پیشگیری کننده از جنگ و نزاع که در اسلام به خوبی مراعات شده عبارت خواهد بود از ترک جدال و گفت وگویی خصومت برانگیز.

نمونه ای از آیات قرآن کریم

در اینجا به آیتی به عنوان نمونه اشاره می شود که این مسئله در آن پرداخته شده است: در قرآن آمده است: «بگو (ای پیامبر) آیا با ما درباره خدائی که پروردگار ما و شماست بحث می کنید در حالیکه برای ماست اعمال ما و برای شماست اعمال شما و ما نسبت به او اخلاص داریم»^۱. در این آیه چنانکه ملاحظه می شود خداوند متعال از محاجه منع می کند و اظهار می دارد که امر را به خدا موکول نمائید.

قرآن کریم با بیان اینکه هر امتی و یا هر انسانی به هر آئینی در آیه نتیجه اش را خودش می بیند و عمل بد و بد بودن دین و آئین امتی موجب عذاب امت دیگر نمی شود^۲ و به این ترتیب از جدال بی حاصل جلوگیری می کنند. این آیه مبارکه - با فاصله کم در همین سوره (بقره: ۱۴۱) - دوباره تکرار شده تا بیشتر به آن توجه گردد.

۱) خداوند متعال به پیامبر (ص) می فرماید که در گفت وگویی با کافران نیز از جدال بپرهیز و امر را به خدا موکول نما. در سوره مبارکه کافرون می خوانیم «لکم دینکم ولی دین»^۱ (کافرون: ۶).

۲) قرآن کریم به کسانی که ایمان نمی آورند، اظهار می دارد: «بگو (ای پیامبر) برای کسانی که ایمان نمی آورند بر همان شیوه ای که عمل می نمائید، عمل کنید و ما نیز عمل می کنیم و منتظر

بمانید چنانکه ما نیز منتظریم (تا حق آشکار گردد)». ^۳ در این آیه نیز با موکول کردن تصمیم نهایی به خدا، به‌ویژه در روز قیامت، از اهل ایمان خواسته شده به جدال با غیر مؤمنین مبادرت ننمایند و کار را به خدا بسپارند.

(۳) مقابله به مثل به صورت دشنام دادن و ناسزا گفتن نیز مورد نهی واقع شده و از اهل ایمان خواسته شده تا از فحش دادن نسبت به غیر مؤمنین بپرهیزند، ^۴ چرا که در بسیاری موارد دشنام دادن موجب نزاع‌های سخت می‌گردد که قرآن با نهی از آن سعی دارد تا جلوی بسیاری از منازعات را بگیرد.

(۴) خداوند متعال در موارد متعددی پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار می‌دهد و از وی می‌خواهد که از مشرکین و کسانی که به خدا ایمان نمی‌آورند اعراض نماید و به جدال با آن‌ها برنخیزد. برای نمونه آمده است: «اعرض عن المشرکین» (انعام: ۱۰۶). برخی از موارد دیگر به این قرار است: الف) سوره نساء، آیه ۶۳ و آیه ۸۱؛ ب) سوره مائده، آیه ۴۲؛ ج) سوره اعراف، آیه ۱۹۹؛ د) سوره نجم، آیه ۲۹ (عبدالباقی، ۱۳۶۴: ۴۵۶).

(۵) از جمله این موارد اینکه خداوند متعال به پیامبر (ص) فرمود: «کسانی را که ایمان نمی‌آورند رها کن و آن‌ها را به حال خود بگذار تا اینکه در قیامت تکلیف ایشان روشن شود». ^۵ این آیه مبارکه به صورت مکرر در سوره معارج، آیه ۴۲ نیز آمده است.

این آیات کریمه که فقط به عنوان نمونه به آنها اشاره شده و در قرآن کریم آیات از این قبیل متعدد است و نیز در روایات از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار نیز فراوان به چشم می‌خورد، جملگی دلالت بر این امر دارد که دین اسلام به فکر، استدلال و گفت‌وگو بر محوریت برهان اهمیت داده و از تبعیت کورکورانه پرهیز داده است، ولی در گفت‌وگو و بحث هم توجه به این نکته داده است که از جدال و لجاجت، که در بسیاری اوقات منشاء جنگ و نزاع است، می‌بایست پرهیز کرد و اگر دلایل روشن ارائه شد ولی طرف مقابل به جای بر خورد عقلانی، سعی در پافشاری بی‌اساس بر موضع باطل خود دارد، نباید به گفت‌وگو با وی ادامه داد که این امر فرجامی جز کینه‌توزی ندارد.

تحریم کشتن ناحق و بیان مجازات اخروی آن

دومین عاملی که در جلوگیری از خونریزی و نزاع نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند، حرام کردن این عمل و بیان مجازاتی است که شارع مقدس اسلام برای مرتکب قتل و خونریزی در نظر گرفته

است. قرآن کریم برای کسی که به ناحق انسان دیگری را به قتل برساند، سنگین‌ترین عذاب آخرتی را در نظر گرفته و می‌فرماید: «اگر شخصی بدون جهت قصاص و یا از سر فساد در زمین، کسی را به قتل برساند؛ مانند این است که همه انسان‌ها را به قتل رسانده است».^۶ در این آیه مبارکه ملاحظه می‌گردد که کشتن یک نفر به مثابه این است که همه انسان‌ها از خلقت آدم تا انقراض عالم را به قتل برسند و تا این حد کشتن حتی یک نفر خشم و غضب الهی را در پی خواهد داشت. در توضیح این آیه روایات متعددی رسیده است که اگر کسی یک نفر را به ناحق به قتل برساند در جایگاهی از جهنم قرار خواهد گرفت که جای قاتلین همه مردم است و اگر مجدداً مرتکب این عمل شود عذاب برای او شدیدتر خواهد شد (حرعاملی، ۱۴۱۴، ۲۹: ۹ و ۱۰). ترساندن از عذاب آخرتی عامل مهمی است که در جلوگیری از خونریزی ناحق نقش مهمی را ایفا می‌کند. بازدارنده درونی، مهم‌تر از بازدارنده‌های بیرونی است؛ چرا که ممکن است اشخاص بتوانند از بازدارنده بیرونی خود را مخفی کنند ولی بازدارنده درونی که همان باور و اعتقاد به عذاب آخرتی است همیشه همراه شخص بوده و مخفی شدن از آن ممکن نیست و لذا اسلام علاوه بر توجه به بازدارنده‌های بیرونی سعی دارد تا با تقویت بازدارنده‌های درونی که توجه به ایمان به غیب، مخصوصاً ایمان به قیامت و عذاب آخرتی است، جلوی بسیاری از مفاصد را بگیرد و در انسان نیرویی ایجاد کند که مانع انجام کارهای بد بشود به طوری که این مانع نه قابل فرار کردن از آن است و نه می‌توان با فریبکاری از آن رهایی پیدا کرد. اسلام نه تنها برای قاتل مجازات آخرتی در نظر گرفته بلکه هر نوع ظلم و ستمی هر چند اندک را حرام کرده و برای مرتکب آن مجازات آخرتی در نظر گرفته و بدین ترتیب سعی نموده تا جلوی هر ستمگری گرفته شود. از دیدگاه قرآن، کسی می‌تواند حاکمیت و زمامداری جامعه را به عهده بگیرد که دست او از هر گونه ظلم و ستمی پاک باشد. «لا ینال عهدی الظالمین» (بقره: ۱۲۴). تمام فقهای شیعه متفق‌اند که شرط رسیدن به مقام امامت این است که امام نباید در هیچ زمانی از حیات و زندگی خود مرتکب کوچک‌ترین ظلم و ستمی شده باشد و در این جهت هیچ اختلافی بین علماء شیعه وجود ندارد (خراسانی، ۱۴۱۲: ۱۳۱)؛ (فیاض، ۱۴۱۲: ۲۹۴/۴۳)؛ (سبحانی، بی‌تا: ۸۷/۱)؛ (بروجردی، ۱۴۰۵: ۱۳۹/۱)؛ (کاظمی، ۱۴۰۴: ۱۲۶/۱). امام حسین (ع) در آخرین وصیت‌ها و سفارش‌های خود به امام سجاد (ع) فرمود: «فرزندم از ظلم کردن به کسی که پناهی جز خدا ندارد بپرهیز» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱: ۵۴۴). ملاحظه می‌گردد که خداوند

متعال با حرام نمودن هر گونه ظلم و ستم و در نظر گرفتن عذاب در آخرت برای کسی که مرتکب ظلم بشود، جلوی نزاع، جنگ و خونریزی را تا حد زیادی در میان کسانی که به خداوند و دین او معتقدند، گرفته است. شارع مقدس اسلام نه تنها ظلم به مسلمان را جائز نمی‌داند بلکه حتی نسبت به مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان که طرف قرارداد اهل ذمه با دولت اسلامی هستند، اظهار گردیده که اذیت کردن آنها حرام و موجب عذاب است. در حدیثی از پیامبر خدا (ص) رسیده است که حضرت فرمود هر کسی آنان (اهل کتابی که طرف صلح در قالب شرایط ذمه قرار دارند) را اذیت کند، گو اینکه مرا اذیت کرده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که اسلام با حرام کردن هر گونه ظلم و اذیت نسبت به دیگران و در نظر گرفتن عذاب آخرتی برای ظالم حتی نسبت به غیرمسلمان زمینه صلح و دوستی را در میان همگان بیشتر فراهم کرد.

وضع مقررات و تعیین مجازات دنیائی برای قتل به ناحق

بازدارنده دیگری که جلوی قتل و خونریزی را می‌گیرد این است که خداوند متعال برای کسی که مرتکب قتل و یا جراحت نسبت به دیگران شود و به ناحق خون کسی را بریزد و یا آسیبی به او وارد کند، مجازات دنیایی در نظر گرفته که نام آن قصاص است. قرآن در این باره می‌فرماید: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولوا الالباب لعلکم تتقون» (صدوق، ۱۳۹۰: ۹۳-۹۴). منظور از حیات شمردن حکم قصاص این است که قصاص به لحاظ بازدارندگی آن موجب می‌شود تا بسیاری از ارتکاب جنایت و قتل امتناع نمایند و از ترس قصاص، خون کسی را به ناحق نریزند و یا جراحی به وی وارد نکنند. از این رو قصاص باعث ادامه حیات و زندگی برای انسان شده و عدم آن باعث بسیاری از جنایات و قتل‌ها می‌گردد.

اسلام نه تنها برای کسی که مسلمانی را به ناحق به قتل برساند، مجازات دنیایی در نظر گرفته بلکه برای کسی که کافر غیرحربی یعنی کافری که در مقابل دولت اسلامی نایستد را به قتل برساند، مجازات تعزیری قرار داده است.

مجازات تعزیری مجازاتی است که تعیین نوع و میزان آن بر عهده حاکم اسلامی است و فقها به صورت اجماعی بر این باورند که اگر مسلمان، غیر مسلمانی را به قتل برساند، مشروط بر اینکه آن غیرمسلمان کافر حربی نباشد، باید تعزیر شود و اگر عادت به کشتن اهل کتابی که شرایط ذمه را پذیرفته‌اند، برای کسی حاصل شود می‌بایست او را قصاص کرد (حسینی عاملی، بی تا: ۱۱-۱۸). منظور از

عادت داشتن یعنی ارتکاب دوباره قتل، به طوری که قاتل بعد از مجازات تعزیری، مجدداً ذمی دیگری را به قتل برساند (عاملی جبعی، ۱۳۸۲: ۳۶۲-۳۶۸)، در این صورت مورد قصاص قرار می‌گیرد. از نقطه نظر فقها، شیعه مسلمان اگر مسلمانی را به قتل برساند، مورد حکم قصاص قرار می‌گیرد و ملیت و یا کشور قاتل و یا مقتول دخالتی در حکم ندارد ولی اگر غیرمسلمانی، مسلمان یا غیرمسلمانی را به قتل برساند، باز مورد حکم قصاص قرار می‌گیرد و نیز چنانکه در بالا از نظر گذشت در مواردی هم اگر قاتل مسلمان و مقتول غیرمسلمان باشد، باز هم قصاص می‌شود ولی مجازات تعزیری برای مسلمانی که غیرمسلمان را به ناحق به قتل برساند در هر صورت ثابت خواهد بود. بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد که اسلام با قرار دادن حکم قصاص برای قتل نابه‌حق جلوی بسیاری از خونریزی‌ها و نزاع‌ها را می‌گیرد و موجب می‌شود که صلح پایدارتر گشته و از روابط خشونت‌آمیز جلوگیری شود.

کنترل احساسات تلافی‌جویانه و منع از رفتارهای خشونت‌آمیز در حین جنگ

تعصبی که میان قبائل به‌ویژه در قبائل عربی وجود داشت به طوری بود که اگر کسی مرتکب قتل شخصی می‌شد، افراد قبیله مقتول به خاطر تعصبی که میانشان بود به قبیله‌ای که قاتل از آن‌ها بود حمله می‌کردند و تعداد بسیاری را به بهانه تلافی به خاک و خون می‌کشیدند. در طول تاریخ چه بسا جنگ‌های وسیع میان قبائل و یا کشورهای مختلف به خاطر کشته شدن یک یا چند نفر به وقوع پیوست. قرآن کریم با بیان این مطلب که در قصاص اسراف ممنوع است، سعی نمود تا جلوی بسیاری از جنگ‌ها گرفته شود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «اگر کسی مظلومانه و بدون جهت کشته شود از برای ولی او حق قصاص قرار داده شده؛ پس او اسراف در قتل ننماید»^۸. در این آیه مبارکه، خداوند متعال ضمن بیان اینکه حکم قصاص برای مجازات قاتل در نظر گرفته شده به بستگان مقتول توصیه می‌شود که نباید در تلافی کردن اسراف نمایند و غیر از قاتل کسانی دیگر از قبیله و یا بستگان و یا شهر و کشور قاتل را به قتل برسانند؛ بلکه تنها قاتل باید به سزای اعمال خود برسد و نیز کسانی که در جریان قتل نقش داشته‌اند، بسته به نقش خود باید مجازات شوند اما کسانی که دخالتی در قتل نداشته‌اند، نباید مورد تعدی و تجاوز قرار گیرند و از این جهت نیز اسلام با حرام کردن کشتن غیر از قاتل، سعی نمود تا احساسات تلافی‌جویانه، خانواده مقتول را کنترل نماید و جلوی جنگ و نزاع گسترده به واسطه کشته شدن برخی از افراد گرفته شود.

از سوی دیگر اسلام با مشخص کردن نوع قتلِ قاتل و حرام کردن مثله نمودن بدن قاتل و جلوگیری از بسیاری از کشتن‌های فجیع، سعی نمود تا احساسات تلافی‌جویانه خانواده مقتول مورد کنترل قرار گیرد و آنها نسبت به قاتل، خود را مجاز به هر نوع برخوردی ندانند. حضرت علی (ع) در وصیت خود به فرزندانش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌فرماید که نسبت به قاتل حضرت یعنی عبدالرحمان بن ملجم فقط یک ضربه را بر او برای اجرای حکم قصاص وارد کنند چرا که او با یک ضربه حضرت علی (ع) را به شهادت رساند و از مثله کردن و تکه تکه کردن بدن وی بپرهیزند؛ چرا که پیامبر خدا فرمود: «از مثله کردن بدن مرده بپرهیزید حتی نسبت به سگ ولگرد» (سید رضی، ۱۳۴۷، نامه ۴۷: ۳۲۱). در اینجا نیز ملاحظه می‌گردد که اسلام با کنترل احساسات تلافی‌جویانه سعی دارد تا از قساوت پیدا کردن دل‌ها جلوگیری کند و نگذارد افراد حتی نسبت به قاتل، خود را مجاز به هر نوع جنایت بدانند و به این ترتیب قساوت دل و زمینه جنایت کردن در قصاص‌کننده‌ها تشدید شود به طوری که حتی در این حدیث ملاحظه گردید پیامبر اسلام (ص) از مثله کردن و تکه تکه کردن بدن حیوان بی‌ارزش مانند سگ ولگرد نیز منع فرمود. اگر تکه‌تکه کردن جسد حیوان با این خصوصیات در کلام نبوی (ص) مورد نهی قرار گرفته، به طریق اولی انجام این عمل نسبت به انسان با هر گرایش فکری و دینی مورد نهی بوده و مبعوض در نزد شارع مقدس اسلام است. انجام چنین رفتار خشونت‌آمیزی از دو جهت دارای اثر منفی است. اول اینکه انجام اعمال خشونت‌آمیز، روحیه قساوت و سنگدلی را افزایش می‌دهد و چه بسا این حالت باعث می‌شود انجام دهندگان بعد از آن میل به سرکشی و جنایت در ایشان افزایش یابد و خود زمینه جنگ و نزاع را فراهم آورد و دوم اینکه با رفتار خشونت‌آمیز مثله کردن، آتش حقد و کینه در دل طرف مقابل افزوده شده و موجبات شعله‌ورتر شدن آتش جنگ فراهم می‌آید.

دین اسلام برای اینکه عداوت و دشمنی به اوج خود نرسد در صورت تحقق ملاک جواز جنگ که قبلاً گفته شد، یعنی در شرایط دفاع که جنگ و پیکار از نقطه نظر شریعت اسلام جائز است، محدودیت‌هایی را برای مدافعان اسلامی قرار داده که آنها این محدودیت‌ها را می‌بایست در جنگ دفاعی خود مورد ملاحظه قرار دهند و رعایت این محدودیت‌ها در جنگ با کفار و مشرکان موجب می‌گردد تا زمینه برای مشتعل‌تر شدن آتش جنگ فراهم نشود بلکه هدف از این محدودیت‌ها این است که جنگ به وجود آمده به سمت صلح و سازش پیش رود؛

محدودیت‌های جنگ از نظر اسلام

در اینجا فقط به عنوان نمونه به برخی از این محدودیت‌ها اشاره می‌شود:

- (۱) حرام بودن جنگ در چهار ماه از سال و لزوم آتش‌بس و قطع نزاع در ماه‌های رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم که آیات متعددی از قرآن کریم بر این امر دلالت دارد؛ نظیر: آیه دویست و هفدهم از سوره مبارکه بقره و آیه دوم و سی و هفتم از سوره مبارکه توبه.
 - (۲) استفاده از سم و آنچه امروزه به سلاح شمیایی تعبیر می‌شود و مستند آن روایتی است که از رسول مکرم اسلام رسیده مبنی بر اینکه استفاده از سم در جنگ با مشرکین مورد نهی است (طوسی، ۱۳۹۰: ۱۴۳-۱۴۶). بر اساس این روایت برخی فقها نظیر شیخ طوسی و مرحوم ابن ادریس این عمل را حرام دانسته ولی برخی از فقیهان این عمل را مکروه به حساب آورده‌اند (حلی، ۱۴۱۸: ۳۹۱-۳۹۴).
 - (۳) کشتن و به قتل رساندن زن‌ها، بچه‌ها و مجانین به عنوان حرام در کتاب‌های فقهی یاد شده و لذا مجاهدین اسلامی نمی‌توانند تعرضی نسبت به این گروه از کفار و مشرکان داشته باشند و این در حالی است که فقها براساس روایات رسیده از ائمه اطهار، اظهار می‌دارند که حتی اگر این عده در جنگ دخالت داشته و به جنگ‌جویان از مشرکان و کفار یاری می‌رسانند نیز باز کشتن ایشان حرام بوده و این مسئله در میان فقها به صورت اجماعی مطرح است؛ یعنی این فتوا را همه فقیهان امامیه پذیرفته‌اند و هیچ‌یک حتی یک نفر از فقها نسبت به زن‌ها و بچه‌ها و نیز مجانین در فرض که کمک کار در جنگ هم باشند، اجازه قتل ایشان را نمی‌دهد و این عمل را در حق آنها حرام می‌داند (اردبیلی، ۱۴۰۹: ۴۳۵-۴۵۷).
 - (۴) مستحب شمردن مدارا با اسیران جنگی و غذا و آب دادن به ایشان که در این زمینه در کتاب‌های روایی بابی برای این احادیث قرار دارد و در آن احادیثی با این مضمون آمده است که امیر المومنین علی (ع) فرمود: «احسان و خوبی کردن به اسیران جنگی حق واجب است» (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۱۸-۲۹).
 - (۵) مکروه دانستن قتل و کشتن کفار و مشرکان به وسیله رها کردن آب روی ایشان و غرق کردن آنها از طریق فرستادن آب و نیز مکروه به حساب آوردن ممنوعیت ایشان از نوشیدن آب و قرار دادن ایشان در وضعیت تشنگی و عطش (عاملی جبعی، ۱۳۸۳، ش: ۲: ۳۷۰).
- دین اسلام برای جنگ در شرائطی که چاره‌ای از آن نیست، حد و مرز گذاشته و به مجاهدین

دستور می‌دهد که نباید در جنگ و قتال از مرز و حد قرار داده شده، تجاوز کنند (بقره: ۱۹۰). این آیه گویای این مطلب است که اسلام اگر در شرایط خاص جنگ را با دشمنی که از هر منطق و فکر تهی است و در عین حال سعی دارد تا نزاع و خونریزی را به آخرین حد خود برساند، دستورش این است که نباید در کشتن یا نزاع، زیاده‌روی شود بلکه این کار باید کاملاً کنترل شده صورت بگیرد. در جنگ با دشمن نباید مرزها را نادیده گرفت و هر رفتار خشونت‌آمیز را نسبت به او روا داشت بلکه به عکس قرآن کریم دستورش این است که مبادا اهل ایمان به خاطر دشمنی، عدالت را با دشمن رعایت نکنند و آنجا که باید جانب انصاف را رعایت کنند، نسبت به آن کوتاهی نمایند (مائده: ۸). اسلام تا آنجا که رعایت حد و مرز در جنگ و دشمن توصیه می‌کند که به پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند متعال دستور داده شده تا نسبت به یهودیان که دشمنی بی اندازه آنها نسبت به مسلمانان در همه برهه‌های تاریخ غیرقابل کتمان است، دستور می‌دهد که اگر میان آنها حکم کردی به قسط و عدالت و انصاف بین ایشان حکم کن (مائده: ۴۲).

بدین سان اسلام با تعیین محدوده برای جنگ سعی دارد تا جلوی گسترش آن را گرفته و از ازدیاد و پیشروی جلوگیری نماید.

توصیه به دوستی و گذشت نسبت به همه انسان‌ها

در قرآن کریم، پیامبر مکرم اسلام (ص) به عنوان رحمت برای همه عالمیان معرفی شده است. «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» (انبیاء: ۱۰۷). لذا پیامبر آهنگ کلی‌اش برای همه جهانیان با همه اختلافی که در ملیت و مذهب و آئین دارند، رحمت و محبت و دوستی است. سیاق آیه که مفید معنای حصری می‌باشد تأکیدی است بر این نکته که اساس دین اسلام را رحمت و لطف تشکیل می‌دهد.

قرآن کریم به عنوان حکم کلی و عام به مسلمانان توصیه می‌کند که با همه انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان باید رفتاری مسالمت‌آمیز و بر مبنای دوستی داشته باشند. این حکم کلی اگر چه در مواردی تخصیص خورده است، چنانکه قبلاً به آن اشاره شد، ولی باید دانست که از حکم عام باید به میزانی که مخصّص رسیده، دست برداشت و نسبت به باقی موارد که تخصیص نخورده، مرجع عموم عام می‌باشد. آیاتی از قرآن کریم بر این امر دلالت دارد؛ نظیر: «قولوا للناس حسناً» (بقره: ۸۳). در این آیه خداوند متعال دستور می‌دهد که با همه انسان‌ها اعم از مسلمان و

غیرمسلمان باید رفتاری نیکو داشت و مراد از اینکه می‌فرماید به مردم با نیکی سخن بگوئید؛ این نیست که فقط در گفتار باید رعایت این جهت را نمود بلکه مقصود اعم از رفتار و هر کرداری می‌باشد. شاهد بر صدق این ادعا این است که در آیه دیگر می‌فرماید: «خداوند شما را نهی نمی‌کند تا نسبت به کسانی که با شما در دین قتال نکردند و شما را از دیار خود اخراج ننمودند، نیکی کنید و با قسط و عدل با آنها رفتار نمائید»^۹. در این آیه به طور کلی خداوند متعال می‌فرماید که نیکی کردن با غیرمسلمانی که از سر جنگ وارد نشدند، مورد نهی نیست و خداوند نیکی کردن و رعایت قسط و عدل نمودن با ایشان را حرام نکرده است. ملاحظه می‌گردد که نیکی کردن به طور کلی نه فقط در گفتار بلکه اعم از رفتار و گفتار مورد تصریح در این آیه مبارکه می‌باشد.

در آیه دیگری اوصاف اهل تقوی آمده است که آنها از جمله ویژگی‌هایشان این است که «و العافین عن الناس» (عمران: ۱۳۴). یعنی نسبت به عموم مردم اعم از مسلمانان که غیرمسلمانان اهل عفو و بخشندگی بوده و خطاهای آنها را مورد عفو قرار داده و جزای بدی را به بدی نمی‌دهند. در این آیه نیز ملاحظه می‌گردد که اصل و قاعده کلی و عام بر گذشت و داشتن رابطه مسالمت‌آمیز و برقراری مصالحه می‌باشد و یا باز در آیه دیگری آمده است که «[ای پیامبر] به نیکوترین شیوه بدی‌های آنها را پاسخ بده پس به ناگاه میان تو و کسی که دشمن توست، دوستی گرم برقرار شود»^{۱۰}. در این آیه مبارکه با توجه به آیات قبل آن به پیامبر اسلام (ص) و همه کسانی که مردم را به اسلام و خداوند متعال دعوت می‌نمایند دستور داده شده که نسبت به همه دشمنان باید رفتار مسالمت‌آمیز داشت و با حلم و بردباری با آنها برخورد کرد و بدرفتاری‌های آنها را مورد گذشت قرار داد و این رفتار دوستانه و بزرگووارانه حتی نسبت به دشمنان باید آن قدر باشد که آنها را به دوستی گرم و صمیمی تبدیل کند. در گفتاری از پیامبر خدا (ص) رسیده است که حضرت طبق نقلی که از ایشان شده فرمودند: «احسن الی من اساء الیک» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۴۴). در این حدیث شریف نیز پیامبر خدا (ص) توصیه به خوبی کردن با کسی را می‌نماید که با انسان بدی نمود و از این کلام نورانی نیز معلوم می‌شود در اسلام اصل و کلیت قاعده بر خوبی کردن و عفو نمودن نسبت به بدی‌های همه مردم اعم از مسلمانان تا غیرمسلمانان و نیز رفتار مسالمت‌آمیز داشتن است، هر چند در مواردی این قاعده کلی مورد استثناء و تخصیص قرار گرفته است.

خدای متعال به عنوان صفت اهل تقوی یعنی همان‌هایی که اساساً قرآن برای هدایت ایشان

نازل گردید (بقره: ۲) می‌فرماید که آنها «العافین عن الناس» (آل عمران: ۱۳۴)؛ یعنی آنها نسبت به مردم اهل گذشت می‌باشند. قابل توجه اینکه در این آیه مبارکه عفو و گذشت نسبت به عموم مردم از صفات متقین شمرده شده و آنها نه تنها نسبت به اهل ایمان و مسلمانان این‌گونه‌اند بلکه نسبت به همه انسان‌ها و با گرایش‌های دینی مختلف و ویژگی‌های متفاوت، رفتار همراه با گذشت دارند و این مطلب از آنجا استفاده می‌شود که در این آیه نیامده که اهل گذشت‌اند نسبت به مسلمانان یا اهل ایمان بلکه نسبت به عموم مردم رفتارشان این‌طور است و یا در آیه دیگر در مورد عباد رحمان می‌خوانیم که آنها خاشع‌اند و در برابر خطاب افراد نادان، پاسخشان سلام است (فرقان: ۶۳). قرآن کریم دستورش به همه مسلمانان این است که اگر چه بسیاری از اهل کتاب تلاش می‌کنند تا شما را به وضعیت کفر بر گردانند و این کار ایشان از روی حسادت انجام می‌شود و این در حالی است که حق برای ایشان آشکار شده است ولی شما عفو کرده و نسبت به آنها گذشت نمایید (بقره: ۱۰۹).

اگر در برخی آیات می‌خوانیم که به مسلمانان امر شده تا به اهل کتاب زیاد نزدیک نشوند و به آنها اعتماد نکنند، سر این دستور این‌گونه بیان شده که چون آنها از هیچ بدی و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی‌کنند (آل عمران: ۱۱۸). در اینجا به خوبی مشخص است که ترک دوستی با ایشان دقیقاً به خاطر رفتار بد آنها می‌باشد؛ یعنی اگر این نمی‌بود که آنها راه کژی و اذیت را نسبت به مسلمانان روا داشتند، اسلام از دوستی با ایشان نهی نمی‌کرد و این مطلب از ظاهر تعلیل در این آیه مبارکه و آیه بعدی آن به خوبی مشخص است. بنابراین تا آنجا که دوستی با اهل کتاب باعث اذیت و آزار غیرقابل تحمل نشود و تا وقتی که گذشت باعث سوء استفاده‌های فراوان آنها نگردد، اصل بر دوستی و گذشت است و این مطلب از ملاحظه این آیه با آیات قبلی کاملاً روشن می‌گردد. لذا از مجموع آیات مشخص می‌شود که اصل بر گذشت و دوستی است و استثنائی هم دارد و آن استثناء هم مطابق حکم عقل و عقلاست، چرا که هر عقلی حکم می‌کند که اگر دوستی انسان باعث سوء استفاده غیرقابل تحمل طرف مقابل شود، این شگرد و رفتار می‌بایست تغییر کند و از این رو خدای متعال در رفتار با کفار هم اظهار می‌دارد که اگر آنها رفتار خشونت‌آمیز خود را عوض کردند و بنای صلح را با شما داشتند، شما نیز با آنها رفتارتان را مسالمت‌آمیز کنید، این در حالی است که در آیه قبل این آیه، یعنی آیه شصت از سوره مبارکه انفال، دستور به مسلمانان این است که تا می‌توانید در توانمندی نظامی در برابر کافران تلاش کنید و بلافاصله در آیه شصت و یکم می‌فرماید که اگر آنها از در مسالمت‌آمیز وارد شدند، شما نیز رفتارتان را با آنها مسالمت‌آمیز کنید؛

پس از این آیه هم معلوم می‌شود که در برابر کافران هم اصل بر گذشت و دوستی است مگر اینکه آنها اصرار بر جنگ و نزاع داشته باشند.

اسلام با توصیه به گذشت، عفو و دوستی با همه انسان‌ها به عنوان قاعده اولیه سعی دارد تا جلوی بسیاری از جنگ و نزاع‌ها را بگیرد. تاریخ اسلام مملو از گذشت‌هایی بی‌شماری است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) و نیز پیروان صادق ایشان نسبت به دشمن‌ترین دشمنان خود داشتند و این گذشت تا جایی که قابل تحمل بود، ادامه می‌یافت مگر اینکه طرف مقابل، کینه‌توزی را از حد خود بگذرانند.

نتیجه‌گیری

با ملاحظه آیاتی از قرآن کریم مشخص گردید که در شریعت اسلام حداقل پنج راهکار وجود دارد که به منظور جلوگیری از نزاع و جنگ میان مسلمانان با غیرمسلمانان بدان توجه فراوان شده است و وقتی مشخص شد که اسلام با روش‌های گوناگون سعی بر تنش‌زدایی دارد، آنگاه جای هیچ‌گونه تردیدی نخواهد ماند که اصل در رفتار با متخلفان و غیرمسلمانان بر صلح و سازش بوده و تجویز جنگ و نزاع به شرایط خاصی اختصاص دارد. تشخیص این شرایط بسیار دشوار بوده و با توجه به اینکه خروج از اصل اولی و حکم به محدوده تخصیص نیاز به احراز قطعی دارد، جا دارد که در مورد وجود شرایط مزبور کنکاشی جدی صورت گیرد تا مبادا به استناد برخی آیات مبارکه و بدون توجه به آیات دیگر که فلسفه تشریح جهاد را در اسلام بیان می‌کند، بی‌جهت نزاعی درگیرد و خونی ناروا بر زمین ریخته شود.

یادداشت‌ها

۱. «قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون» (بقره: ۱۳۹).
۲. «تلك امة قد خلت لهما ما كسبت و لکم ما كسبتم و لا تسألون عما كانوا يعملون» (بقره: ۱۳۴).
۳. «قل للذين لا يؤمنون اعمالوا علی مکانتکم انا عاملون و انتظروا انا منتظرون» (هود: ۱۲۲ و ۱۲۱).
۴. «و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغير علم» (انعام: ۱۰۸).
۵. «فذرهم يخوضوا و يلعبوا حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون» (زخرف: ۸۳).
۶. «من قتل نفساً بغير نفس او فساداً فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً» (مائده: ۳۲).
۷. یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرأ الا الله.

۸. و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف في القتل» (اسراء: ۳۳).
۹. «لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبرؤهم و تقسطوا اليهم» (ممتحنه: ۸).
۱۰. «ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك و بينه عداوه كانه ولي حميم» (فصلت: ۳۳).

منابع

قرآن کریم.

- اردبیلی، احمد، *مجمع الفائدة و البرهان*، ج ۷، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- بروجردی، محمد تقی، *نهایه الافکار* (تقریرات درس مرحوم آیت الله آقا ضیاء عراقی)، ج ۱، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- حر عاملی، محمد، *وسائل الشیعه*، ج ۲۹، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- حسینی عاملی، محمدجواد، *مفتاح الکرامه*، ج ۱۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- حسینی، حمید، *منتخب میزان الحکمه*، انتشارات دار الحدیث، چاپ دوم، قم، ۱۳۸۰.
- حلی، حسن، *مختلف الشیعه*، ج ۴، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۸ ق.
- خراسانی، محمد کاظم، *کفایه الاصول*، ج ۱، مؤسسه انصاریان، چاپ اول، قم، ۱۴۱۲ ق.
- جمعی از نویسندگان، *فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)*، نشر مشرقین، چاپ پنجم، قم، ۱۳۸۱.
- سبحانی، جعفر، *تهذیب الاصول* (تقریرات درس امام خمینی)، ج ۱، چاپ مهر، قم، بی تا.
- سیدرضی، *نهج البلاغه*، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم، تهران، ۱۳۴۷.
- صدوق، محمد، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۹۰ ق.
- طبرسی، فضل، *مجمع البیان*، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ ق.
- طوسی، محمد، *تهذیب الاحکام*، ج ۶، انتشارات دار الاضواء، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین الدین، *مسائلک الافهام*، انتشارات دارالهدی، قم، بی تا.
- عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین الدین، *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه*، ج ۲، انتشارات دار التفسیر، چاپ سوم، قم، ۱۳۸۲.
- عبدالباقی، محمد فؤاد، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، دارالکتب المصریه، قاهره، ۱۳۶۴ ق.
- فیاض، محمد اسحاق، *محاضرات فی اصول الفقه* (تقریرات درس مرحوم آیت الله خوئی)، ج ۴۳، مؤسسه احیاء آثار امام خوئی، قم، ۱۴۲۲ ق.
- کاظمی، محمد علی، *فوائد الاصول* (تقریرات درس مرحوم آیت الله نائینی)، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- یزدی، محمد کاظم، *العروة الوثقی*، ج ۱، چاپ مهر، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ق.